



تقریر درس خارج اصول فقه آیت الله اراکی رحمته الله

مقرر	حجت الاسلام محمد علی زحمت کش	جلسه	۲۰	تاریخ	۱۴۰۳/۰۷/۳۰
عنوان ۱	خبر واحد				
عنوان ۲	بررسی اصل حجیت خبر واحد				
عنوان ۳	ادله قائلین حجیت خبر واحد				
عنوان ۴	نوع اول: استدلال به کتاب				
عنوان ۵	استدلال به آیه نبأ				
عنوان ۶	روش دوم: استدلال به مفهوم وصف				

«الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ وَ لَعَنَهُ اللَّهُ عَلَى أَعْدَائِهِمْ إِلَى قِيَامِ يَوْمِ الدِّينِ»

مرور و تکمیل درس گذشته

بحث ما به روش دوم در استدلال به آیه نبأ برای اثبات حجیت خبر واحد رسید. گفتیم روش دوم، استدلال به مفهوم وصف است.

در استدلال به مفهوم وصف در این آیه کریمه، به دو شیوه استدلال شده است.

شیوه اول استدلال به مفهوم وصف در آیه مبتنی بر پذیرش مفهوم دار بودن قید وصفی

شیوه اول، استدلال بر مفهوم وصف بنابر این است که وصف، به طور کل دلالت بر وصف می کند؛ یعنی بر اساس دلالت وصف بر مفهوم، استدلال برای حجیت خبر واحد می شود. خلاصه تقریب این نوع استدلال چنین است که آیه هنگامی که می فرماید: «إِنْ جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَأٍ فَتَبَيَّنُوا»، مانند این است که گفته شود «کل خبر فاسق یجب التبیین عنه»؛ زیرا «معجیء» که در اینجا ملاک نیست؛ بلکه خبر فاسق ملاک است؛ لذا آیه مفهوم خواهد داشت؛ زیرا در اینجا موضوعی وجود دارد که «خبر» است و قیدی وجود دارد که «فاسق» بودن مخبر آن است. به عبارت دیگر، «خبر» که موضوع وجوب تبیین است، مقید به وصفی شده است و آن وصف «فاسق» بودن است؛ لذا مفهوم آن می شود: «کل خبر غیر فاسق لا یجب التبیین عنه» که دلالت بر عدم وجوب تبیین از خبر عادل دارد؛ زیرا خبر عادل، خبر غیر فاسق است. عدم وجوب تبیین از خبر عادل، به معنای حجیت خبر عادل است؛ زیرا علی رغم اینکه خبر عادل علم آور نیست، هنگامی که می گوید لازم نیست از خبر عادل تبیین کنید و بدون تبیین می توانید به آن عمل کنید، بدین معناست که خبر واحد را به حکم علم و حجت قرار داده است. بنابراین، گفته می شود که آیه کریمه نبأ، بر اساس مفهوم وصف، بر حجیت خبر واحد عادل دلالت می کند.

اشکال بر شیوه اول استدلال به مفهوم وصف در آیه

به این شیوه از استدلال به آیه نبأ برای حجیت خبر عادل، اشکالی که در جلسه گذشته بیان کردیم وارد است؛ مبنی بر اینکه ما مبنای این استدلال را قبول نداریم. معمولاً محققین نیز اینگونه به استدلال به مفهوم وصف پاسخ داده‌اند. توضیح مطلب هم در روز گذشته بیان شد که وصف، قید موضوع است و با انتفای وصف، موضوع منتفی می‌شود؛ لذا جمله وصفیه، نمی‌تواند مفهوم داشته باشد.

جواب دیگری که ما در اینجا به این شیوه از استدلال می‌توانیم بدهیم، این است که مفهوم وصفی که در این آیه وجود دارد، در حکم لقب است؛ نه نظیر قید وصفی که در موارد دیگر وجود دارد؛ زیرا ما می‌دانیم که این وجوب تبیین، به روی فاسق بما هو فاسق رفته است؛ یعنی فاسق است که منشأ وجوب تبیین است؛ نه خبر بودن خبر. به عبارت دیگر، هنگامی که می‌گوید «کل خبر فاسق یجب التبیین عنه»، آنچه ملاک وجوب تبیین است، فاسق بودن فاسق است؛ نه خبر بودن خبر؛ لذا اگر فاسق منتفی شد، موضوع وجوب تبیین کلاً منتفی خواهد شد و چون ملاک وجوب تبیین، به لحاظ فاسق بودن خبر، بر خبر بار شد؛ لذا در حکم مفهوم لقب است؛ مانند این است که بگوید: «الفاسق الذی یجیء بالخبر یجب التبیین عنه». از نظر ملاک، خود فاسق تمام الموضوع برای وجوب تبیین است و آنچه وجوب تبیین روی آن رفته بود، فاسق بودن فاسق است؛ لذا نمی‌توان احراز کرد که با انتفای فاسق، وجوب تبیین منتفی می‌شود؛ مانند اینکه گفته شود «اکرم الرجل» که اگر «رجل» منتفی شود، انتفای اکرام به این دلیل است که دیگر «رجل» وجود ندارد و نمی‌توانیم بگوییم «رجل» هست ولی وجوب اکرام ندارد. در اینجا نیز اگر تمام الموضوع، فاسق شد، با انتفای فاسق، چیزی نمی‌ماند که بخواهیم بگوییم «لا یجب التبیین عنه» بر آن بار می‌شود و دیگر کلام، کاری با این فرض ندارد که اگر موضوع منتفی شد و فسق فاسقی وجود نداشت و عادل خبر آورد، تبیین لازم نیست یا لازم هست؛ بلکه نسبت به آن ساکت است.

مخصوصاً که وصف در این آیه، وصف معتمد بر موصوف نیست. اگر وصف، معتمد بر موصوف باشد، شاید بتوان گفت که موصوف بماند و وصف منتفی شود؛ مثلاً اگر فرموده بود «ان جائکم رجل فاسق بنیاً فتبیینوا» شاید می‌شد گفت که اگر «فاسق» منتفی شد، «رجل» باقی است و نفی حکم بر آن بار می‌شود؛ اما در اینجا چنین نفرموده است؛ بلکه فرموده «ان جائکم فاسق بنیاً فتبیینوا». لذا در حکم مفهوم لقب است و هنگامی که «فاسق» منتفی شود، موضوع منتفی خواهد بود.

مطلب دیگری که در اینجا بیان می‌کنیم، این است که فاسق، در این آیه وصف نیست که گفته شود مفهوم وصف در آیه وجود دارد؛ بلکه مضاف الیه است و قطعاً در مضاف الیه، مفهومی وجود ندارد. به عبارت دیگر، گرچه آیه می‌فرماید: «ان جائکم فاسق بنیاً فتبیینوا»، اما بدین معناست: «ان جائکم خبر فاسق فتبیینوا»؛ زیرا موضوع «تبیینوا»، «خبر» است و اگر «فاسق» وصف بود، بدین معنا بود که «ان کان المخبر فاسقاً فتبیینوا عن خبره»؛ در حالی که چنین نیست؛ بلکه می‌فرماید «ان جائکم فاسق بنیاً فتبیینوا»، که عبارت دیگر آن، این است: «کل خبر فاسق یجب التبیین عنه» یا «ان جائکم خبر فاسق فتبیینوا». موضوع «فتبیینوا»، خبر است و «فاسق»، وصف خبر نیست تا گفته شود «فاسق» قید موضوع وجوب تبیین است و با انتفای قید، موضوع باقی است و قید که منتفی شد، نفی حکم بر موضوع بار می‌شود؛ بلکه «فاسق»، مضاف الیه موضوع در جزاء است و اگر مضاف الیه موضوع در جزاء بود، بدین معناست که گفته شود: «کل خبر فاسق یجب التبیین عنه» و قطعاً ترکیب اضافی، مفهوم ندارد و حکم مرکب اضافی، حکم مفهوم لقب است؛ زیرا مضاف الیه، قابل جدا شدن از مضاف در جمله نیست. اگر

موضوع وجوب تبیین، مرکب وصفی بود، [بنابر پذیرش مفهوم وصف] می شد بر مفهوم وصف استدلال کرد؛ اما موضوع وجوب تبیین، مخبر فاسق نیست؛ بلکه خبر فاسق است و فاسق، مضاف الیه موضوع است و با انتفای مضاف الیه، کلاً موضوع منتفی می شود و نمی شود گفت که موضوع می ماند و مضاف الیه آن منتفی می شود؛ لذا هنگامی که موضوع منتفی شد، دیگر قضیه دلالت بر مفهوم نخواهد کرد.

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرین